

«سینما» هنوز کار می‌کند

«خورشید» قصه‌گو و به‌روز است

با اجرایی در سطح

فیلم‌های مهم

این سال‌های

سینمای جهان

نوشته خسرو نقیبی



جشنواره را با «خورشید» تمام کردم. فیلم تازه مجید مجیدی. یادآور سالیان اتفاق‌بودن یک فیلم از مجیدی برای سینمای ایران. برای من که هیچ‌وقت سینمای او سینمای محبوبم نبوده، معتقدم «پدر» و «بچه‌های آسمان» فیلم‌های متوسطی هستند و «رنگ خدا» فیلم بدی و از کل آن کارنامه ستایش شده فیلم بیش‌تر موردعلاقه‌ام «باران» است، «خورشید» یک اتفاق در سینمای مجیدی است. یادآور تسلط بر تکنیک فیلم «باران» و البته پیشرفت در قصه‌گویی که این دومی حاصل حضور پررنگ نیما جاویدی در کنار مجیدی است.

در «خورشید» با یک دو خطی درست‌وحسابی سروکار داریم. پسر بچه‌ای با گذشته تاریک خانواده، برای نجات مادر از تیمارستان و به‌دست آوردن سرپناه، مأموریتی را می‌پذیرد که به‌دلیل سنش به او محول شده. او باید در پوشش یک بچه‌مدرسه‌ای در یک دبستان ثبت‌نام کند، آب‌انبار آن‌جا را حفر کند و به یک گنج برسد. داستان، قصه روزهای حضور او در این مدرسه است. دوخطی «خورشید» روی کاغذ کار می‌کند. جذاب است. هم این قصه در مدرسه با شاخ‌وبرگ‌های کافی خوب پرورانه شده و هم در اجرا مجیدی بدون اینکه به دام نمایش فقر بیفتد روایتی بدون ترحم و سراسر از این قصه ارائه می‌دهد. حتی آگاهانه از فصل‌هایی با امکان سانتی‌مانتال برگزاردن فرار می‌کند. مثلاً فصل وداع خانواده افغان را با جای خالی پسر در نیمکت و خالی شدن محل زندگی‌شان نشان می‌دهد و نه در آشک و آه رفتن‌شان و افتادن پسر پی کاروان آنها (که پیش‌تر سابقه‌اش در کارنامه مجیدی وجود دارد). «خورشید»

اجرای به اندازه‌ای دارد، یک فیلم به زبان سینما، بدون اینکه شبیه سینمای جشنواره‌ای قدیم ایران باشد، یا شبیه موج‌های تازه به راه افتاده این سینما. بیش از هر چیز شبیه فیلم‌های قصه‌گوی این سال‌های سینمای جهان. همان چیزی که مثلاً در این دو سال از سینمای ژاپن و کره به سینمای روز عرضه شده؛ منظورم «دله‌دزدها» و «انگل» است. «خورشید» را براحتی می‌توان در این تراز قرار داد و برای آن، یک نمایش بین‌المللی خوب و موفقیت در جشنواره‌های مهم جهانی را پیش‌بینی کرد؛ اگر البته قدری از مدت زمان کنونی و فصل‌های زیرزمین مدرسه بکاهد تا ریتم بهتری پیدا کند و البته یک فصل لوده‌نده قصه در آرامگاه

ارامنه را هم دور ببرزند. از جاویدی و مجیدی، با هوشی که در نگارش متن به خرج داده‌اند، چنین گافی برای بازکردن گره و گرفتن حس همراهی آن لحظه نهایی مشترک با قهرمان از تماشاگر، خیلی بعید است. ■

گرم‌تر بتاب

درباره «خورشید»

مجید مجیدی

نوشته گل بو فیوضی



خورشید فیلم طبقه است. فیلم آدم‌ها، بچه‌ها، شهر، خیابان‌ها، بیمارستان، بچه‌ها، مترو، دستفروش‌ها، از دست‌دادن‌ها، بچه‌ها. بله، خورشید بیشتر از همه، فیلم بچه‌هاست. فیلم تقلای طبقه‌ای که هنوز بزرگ نشده، فرسوده‌اند. روایتی که بدون بزرگ‌نمایی یک اتفاق یا دوره‌ای، داستان طبقه‌ای را تعریف می‌کند. شاید برای همین است که توی ذوق نمی‌زند. ترحم نمی‌گیرد.

مجید مجیدی بعد از بلندپروازی‌های سالیان اخیر که به پروژه میلیون دلاری محمد(ص) و فیلم‌سازی در هند با عوامل غیرایرانی ختم شد، فیلم‌هایی در حال‌وهوایی متفاوت از آثاری که او را به جایگاه امروزش رسانده بود، حالا باز به خودش بازگشته. به آن تردی و لطافت سکانس‌هایی که وقت تماشا

بی‌هوا می‌بینی بغضی گلو ت را چسبیده و باید کمی روی صندلی جابه‌جا شوی تا پای سرنوشت آن کاراکتر، مثل همه، زار زنی. بچه‌های این فیلم کودکان کاری هستند که خودشان را خیلی درست‌تر از خودشان بازی کرده‌اند. سرد و تلخ اما همچنان امیدوار و مصمم.

بچه‌های فیلم‌های مجیدی از «بچه‌های آسمان» تا دخترک فیلم «باران» تا این بچه‌های «خورشید» همه به شکل باورپذیری خودشان هستند. آنها قلدری و بی‌کسی را همان اندازه بلدند که مهربانی و مراقبت را. بچه‌های بدسرپرستی که خیلی زود آموخته‌اند باید هم از خودشان مراقبت کنند و هم از برادر و خواهر کوچک‌تر- بزرگ‌تر و حتی گاهی از والدین‌شان. بچه‌هایی که باید پول دریاورند. از هر راهی که بلد هستند باید پول دریاورند.

اما اینکه «خورشید» بازتاب یک طبقه است، با اینکه فیلم خوبی از کار درآمده باشد، دو اتفاق مجزا است. در روایت منطبق با واقعیت داستان‌هایی این چنینی، چیزی که توی ذوق می‌زند و فیلم را به ورطه باورناپذیری می‌برد اغراق و فریاد زدن است. مجیدی فریاد نمی‌زند. داستان تعریف می‌کند.

او داستان طبقه‌ای را می‌گوید که زیر پوست شهر بی‌صدا برای زندگی‌شان می‌جنگند.

لحظه محبوب من؟ سکانس بالا رفتن بچه‌ها از دیوار مدرسه به دستور مدیر. کاری که تا آن‌جا فیلم در مذمتش بسیار سخن رفته بود اما وقتی پای مقابله با سرمایه‌داری وسط می‌آید طبقه فرهنگی به آن طبقه فرو دست خودش نیاز پیدا می‌کند.

کودکان کار که خیلی‌شان تا ته خط رفته‌اند با پدرانی معتاد و مادرانی که شاید در بیمارستان بستری باشند، با توان تحمل بالایی که دارند، خیلی کارها را انجام می‌دهند. بچه‌ها و مسئولان مدرسه پشت در مانده‌اند و وقتی مدیر می‌بیند حرف زدن جواب نمی‌دهد، به بچه‌ها می‌گوید دیوار را بالا بروند. تصویر غریبی است. کیف‌هایی که به هوا پرتاب می‌شود و دیوار و نرده‌هایی که مملو از بچه‌هاست. بچه‌هایی که اگر چه اسم‌شان بچه کار است اما شادی را دوست دارند، ورزش می‌کنند و استعداد درخشان دارند اما تنها گناه‌شان این است که محکوم طبقه‌اند. ■

پیش هر بیگانه گویم راز خود

«آتابای» یکی از بهترین فیلم‌های

شخصیت‌محور جشنواره است

نوشته یحیی نطنزی



مهم‌ترین مشکل فیلم‌های قبلی نیکو کریمی فیلمنامه بود؛ فیلمنامه‌ای که پتانسیل تبدیل شدن به فیلم بلند نداشت «یک شب»، فاقد بلندپروازی‌های لازم برای تبدیل شدن به اثری سینمایی بود «چند روز بعد»، نمی‌توانست قصه را تا پایان جذاب نگه دارد «سوت پایان» یا در کلیشه زن مظلوم و مرد ظالم دست و پا می‌زد و قصه جدیدی برای تعریف کردن نداشت «شیفت شب». در مقابل اما مهم‌ترین نقطه قوت «آتابای» فیلمنامه‌اش است؛ فیلمنامه‌ای که این بار استفاده خلاقانه‌ای از بستر دراماتیک و جغرافیایی داستان‌ش می‌کند و یکی از ماندگارترین شخصیت‌های مرد جشنواره امسال را برایمان به نمایش می‌گذارد. آتابای در فیلم جدید نیکو کریمی مرد تلخ‌اندیشی است که برعکس بسیاری از فیلم‌های دیده شده در این چند روز از یک تلخی تحمیل شده و باسما‌ی رنج نمی‌برد. زمینه‌چینی‌های حساب‌شده فیلمنامه، از نریشن هدفمند گرفته تا ارجاع به گذشته دور از دسترس و ترسیم یک موقعیت پیرامونی متلاطم برای شخصیت، باعث شده این شخصیت در فیلم به خوبی در قالب مردی سرخورده فرو برود و بازی تحسین‌برانگیز هادی حجازی‌فر هم جذابیت‌های آن را مضاعف کند. موقع تماشای فیلم با جهانی بشدت واقعی مواجهیم که قاعدتاً نباید روزنه امیدی در آن باشد. جهانی با مرگ‌های خودخواسته و ناخواسته، خانواده‌های فروپاشیده، مصیبت‌های گریزن‌ناپذیر، بیماری‌های صعب‌العلاج، پنهان‌کاری‌های ویران‌کننده و فرصت‌های از دست رفته. با این حال فیلمنامه به شکل جذابی تلاش می‌کند از دل این موقعیت‌های بغرنج که هر کدام‌شان می‌توانند دستمایه یک فیلم ضعیف منتسب به جریان سینمای اجتماعی ایران باشند، دنبال رویکرد تازه‌ای بگردد و به کمک ایماژهای بصری و تأکیدهای حسی کارگردان تأثیرگذاری به مراتب عمیقی به دست بیاورد. خوشبختانه نیکو کریمی هم تا حد زیادی توانسته برای بن‌مایه‌های موجود در فیلمنامه هادی حجازی‌فر معادل‌های تصویری مناسبی پیدا کند و با کمک خود او از ظرافت‌های شیرین زبان ترکی هم بهره زیادی ببرد. البته «آتابای» هم در متن و هم اجرا تأثیرپذیری آشکاری از فیلم‌های مورد علاقه فیلمنامه‌نویس و کارگردانش گرفته. اما چیزی که فیلم را از تبدیل شدن به یک اثر تقلیدی یا سطحی فراتر می‌برد و جایگاهی ویژه برایش خلق می‌کند بهره‌گیری مناسب از ظرفیت‌های بومی و تطبیق آنها با موقعیت داستانی فیلم است؛ به همین دلیل اصلاً نمی‌شود فیلم را در بستری به جز روستایی که قصه در آن می‌گذرد و با آدم‌هایی غیر از چهره‌هایی که در فیلم می‌بینیم تصور کرد و انتظار همین تأثیرگذاری را داشت.

«آتابای» فیلم رازها و لحظه‌هاست. لحظه باخبر شدن از فروخته شدن باغ، لحظه رؤیابویی با پدری که امانت‌دار خوبی نبوده، لحظه گفت‌وگوی افشاگرانه آتابای و یحیی در مقبره شمس و بعدتر هم‌نشینی درخشان‌شان در تاریکی شب و در حاشیه ساحل، لحظه برملا شدن راز سیما و البته لحظه تماشایی حرف‌های بی‌پرده آتابای و سیما. ناتوایی در خلق هر کدام از این لحظه‌ها می‌توانست لحن یک‌دست فیلم را به دست‌انداز بیندازد و از جذابیت اثر نهایی بکاهد. در شکل فعلی اما با فیلمی طرفیم که منحنی دراماتیک خود را از ابتدا تا انتها به خوبی پیش می‌برد و بی‌آن که بخواهد به دام احساسات‌گرایی بیفتد تماشاگر را در دل داستانی سرشار از ریزه‌کاری و موقعیت‌های تماشایی قرار می‌دهد؛ موقعیت‌هایی که بعد از تماشای فیلم با ما می‌مانند و این برای کارگردانی که این بار دورخیز هوشمندانه‌ای برای ساخت فیلمش کرده یک دستاورد است. ■

* عنوان یادداشت بخشی از شعری سروده واقف لاهوری است.